

تبریکات، تملقات و خزیدن در سایه قدرت

آیا گسترش عادت تملق، نتیجه‌ی انزوا و اضمحلال فرهنگ و آیین و سنت احترام اجتماعی و ترک رعایت اصول ادب فردی نیست؟ دفع اندیشه‌های مردمی، ملی و عقیدتی، دفع درایت درونی شده، عاطفه، محبت و نوع‌دوستی، ارزش‌زدایی فرهنگ قومی و انسانی، بروز تفرقه، تحقیر هویت، احتضار وحدت، نابودی روحیه‌ی تعاون، به قدرت رسیدن تفکر فردی در راستای حفظ و گسترش منافع شخصی، سوار شدن بر مرکب بحران‌ها در فصل طلوع اقتصاد بازار آزاد، پس زدن آرمان‌های عمیق و مانا و موثر شکاف فاحش میان طبقات اجتماعی، سقوط سلوک بنیادی، شدت در تکلم شعار و افول عمل در حوزه‌ی هدایت، در مجموع زمینه‌ساز ظهور و ترویج و توسعه‌ی شبه‌فرهنگی مستتر در لعاب احترام کاذب، به نام «تملق»، «چاپلوسی» و «فرصت طلبی»ست، یعنی رشد امکاناتی اهریمنی برای خزیدن در سایه قدرت!

فرازی که بر این نوشتار آورده‌ام، چکیده‌ی بحثی بود که ایامی پیشتر در فاصله‌ی محل بزرگداشت سال‌مرگ دکتر خانلری تا منزل انجوی با آن زنده‌یاد داشتیم و حالا خود تنها از مزار آن عزیز به خانه باز می‌آیم، چه شهرپور شروری که با مرگ بهار دانایی به استقبال پاییز هزارچهره می‌بردمان. هیچ شهرپوری این همه بوی پاییز نمی‌داد که آخرین ماه تابستان امسال. چه پاییز زودرسی!

در دهه‌ی گذشته، اکثر قریب به اتفاق بهارآوران دانش و هنر و فرهنگ ما در همین ماه و فصل، آخرین آوازه‌های خزانی خود را خواندند و رفتند و دیگر باز نیامدند.

مرگ بهار دانایی در پاییزی پا به راه! همین به پاییز نارسیده‌ی پار بود که انجوی به سوگ‌مندان مرگ محیط‌طباطبایی گفت: «همه می‌میریم اما برای کامل کردن حیات خود، نمی‌بایست که در صلح با مرگ شتاب کنیم، کارهای نکرده و ناکرده بسیار داریم، به برنامه‌های آینده بیاندیشیم، مرگ را تحقیر کنیم، تا حیات عاشقانه ملت‌مان شدت گیرد، پس تا تعلقی انسانی و عاشقانه باقی‌ست، باید ماند و شارح محبت بود.»

سید می‌گفت: «برای پرورش شادمانی و آگاهی، می‌باید با تمام توان کاروان نسل‌های جوان‌تر را به جانب شور و شوق و پاکی و کار و فرهنگ و دوستی و هم‌بستگی و عشق به مفهوم عمیق ایرانی آن حرکت دهیم، که این سلسله البته نخواهد جنبید، مگر به همت پیران چراغ‌داری که پلشتی‌ها و جهالت‌ها و بی‌عدالتی‌ها و تملقات و متملقین را بی‌هیچ هراسی بر همگان افشا می‌کنند.

هر از گاه که سراغ تدوین‌کننده‌ی فرهنگ مردم و بانی اصحاب سه‌شنبه (که این اصحاب، شیفتگان حافظ بودند) می‌رفتم، گلایه‌ی مکررش از روزگار ما، انزوای «فرهنگ مردم» و رشد فرهنگ کریه تملق در لایه‌های مختلف اجتماعی از کوچه تا بالاترین لایه‌های اجرایی جامعه بود.

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی می‌گفت: «قریب به نیم قرن پیش، کار قلم را کنار صادق هدایت، با اعتراض علیه همین ویروس درباری، یعنی فرصت‌طلبی و تملق آغاز کردم، سال‌ها زندان و انزوا و سپس تبعید به جزیره‌ی خارک.» یادش به خیر باد که از او بسیار آموختیم و امروز با پیروی از مکتب او باید با همان قدرت و اعتراض، اعلام کنیم که تملق سرآغاز نزول فرهنگ یک ملت است، این عطیه‌ی شوم میراث قدرت و قدرت‌طلبی و تجمل‌پرستی و کرنش در برابر هر نوع تهاجم فکری‌ست و زنجیره‌ی عدالت‌کش آن از کوخ عوام تا کاخ خواص ادامه دارد و بسی هم لرزان و پرزنگوله و پرصداست. گسسته باد این زنجیر به خون ستم‌دیدگان صیقل یافته، که

سینه‌ریز زنگ‌زده‌ی احترام، همسایگی، سنت، ادب مّلی، عشق، حمایت قلبی، تمجید و محبت و تشویق متقابل را از چشم روزگار انداخته است. باید گفت آن‌گونه که تهمت چون زغال عمل می‌کند (اگر حتی نسوزاند، سرانجام سیاه می‌کند) تملق نیز تخدیر متعفنی ست که سودای کسالت پنهانش، نوعی بی‌خودی ضدارزشی را نیز تبلیغ می‌کند و بسی پرفریب و اثرگذار است. تملق ریشه در ترس و نیاز و از خود بیگانگی دارد اما در مقابل، احترام و عزت و هم‌بستگی و ادب متقابل، پرورده‌ی آیین راستی و درست‌کاری‌ست. جابه‌جایی این دو فرهنگ، سرآغاز یورش علیه فرهنگ یک ملت است و نتیجه‌ای جز نابودی و رسوایی ندارد. مجموعه چنین پدیده‌هایی موجبات به قدرت رسیدن فرصت‌طلبان را پیش می‌آورد و باعث تسهیل راه برای به چنگ گرفتن قدرت از سوی خودمحو‌ران می‌شود. بزرگان علم و فرهنگ ما نیز همواره با چنین شبه‌فرهنگی ستیز کرده‌اند و نمونه‌ی معاصر آن انجوی بود که خود حافظ و بانی و گردآورنده فرهنگ فطری و کوچه خیز مردم بود، همو که با نام الف، نجوا عمر خویش را صرف جمع‌آوری فولکلور ایران کرد، همو که برای بهار ایرانیان تفأل، دیوان هم‌دل خود حافظ را به نام مولا می‌گشود و می‌خواند: «مژده ای دل که...» اما خود در ۷۲ سالگی در پاییز ۷۲ گفت: «میا که من آمدم» و رفت، بهار دانایی ما رفت، همو که از تملق و زور بیزار بود و می‌گفت: «قدرت فساد می‌آورد، و طلب قدرت یعنی تمرین در تملق!» همو که به دفاع از حقیقت معروف بود، و در ادواری که بسیاری اندیشه به نان می‌فروختند، او تنهایی و ترانه‌سرایی برای سالکان فرهنگ ناب ایرانی را برگزید.

اصحاب سه‌شنبه و یاران جمعه او نیک می‌دانند که این روحانی بی‌شال و کلاه، تا چه حد شیفته‌ی مولا علی و به تبع او مردم و نگران سرنوشت میهنش بود، می‌گفت: «تهاجم فرهنگی از همین تملق خودی آغاز می‌شود.» و حالا او اسیر خاک و رها از هجوم ریا، و ما رها بر خاک و اسیر در چنبره‌ی چه باید کرد‌های خویش، ما که فردوسی بزرگ‌مان به خاطر ستیز با تملق در تنهایی و فقر درگذشت، ناصر خسرو خراسانی‌مان به دلیل مبارزه با تملق به خلوت گریخت، به راستی این پندار پلشت از چه روزگاری در تاریخ حیات و فرهنگ ما ریشه دواند و وسعت گرفت؟ متملقین و مغان قربانی‌طلب، زرتشت را از بارگاه به جانب میدان نبرد راندند و به کشتنش دادند، بردیای دروغین با فریب و تملق به قدرت رسید، مغان زرتشتی با دروغ و تملق سلسله‌ی ساسانیان را به سقوط کشاند، تملق درباریان، راه بر محمود و اشراف افغان گشود، متملقین راه بلد، جاده‌ها را پیش پای مهاجمین مغول و تاتار روشن نمودند، نادر تحت تاثیر متملقین فرزند خود را کور کرد و امیرکبیر به فتنه‌ی همین متملقین به شهادت رسید و بدین‌سان مقوله‌ی مخوف تملق، رجال را به حبس راند و رجاله‌ها را به بارگاه و دربار رساند و از دوره خلفای بنی‌امیه تا امروز، این شبه‌فرهنگ ارزش‌کش همچنان رو به رشد نهاده است، از کشتار خاندان برامکه تا مرگ حلاج و شیخ نجم‌الدین کبرای اویسی، تا شهادت شهاب‌الدین سهروردی و عین‌القضات و حسنک وزیر و فضل‌الله نعیم استرآبادی و تا دکتر سیدحسین فاطمی، این تملق و خودنمایی و فرصت‌طلبی چاپلوسان و «بادمجان دورقاب‌چین‌ها» در تاریخ بود که تهاجم فرهنگی را علیه حیات ما آغاز کرد، متملقین کوفه را در تاریخ به یاد می‌آورید؟ تملق تیره‌ترین حجاب حقیقت است که امروزه نیز حتی رسانه‌های خبری، مطبوعات و مراکز ارتباطات جمعی را هدف خدنگ‌های خود قرار داده است.

تملق به انزوای دانشوران و اندیشمندان و صاحبان اندیشه و عمل در پهنه‌های مختلف و به میدان‌داری و خودنمایی کاهلان و فرصت‌طلبان و به تورّم قدرت کاذب در لایه‌های گوناگون مدنی می‌انجامد. اضمحلال حکومت‌ها نتیجه‌ی رشد بی‌رویه‌ی شبه‌انصار و یاوران نقاب‌دار نزدیک به همان حکومت‌ها بوده است، حتماً هنوز رگبار بی‌وقفه «احسنت گفتن»‌های مجالس رژیم پیشین را به یاد می‌آورید، جنون ترکیبات و جملاتی چون «خدايگان جاويد»، «به سر مبارک سوگند»، «جان پروردگار دانا و ظل‌الله بی‌بلا باد» و «نفس به سلامت» و «خاطر مبارک آسوده باشد» تمام مراکز خبری، مطبوعات و رسانه‌های اجتماعی را گرفتار کرده بود. دربار گذشته،

غرق در دریای چرب و لیز «بله قربان‌ها»ی متمایل به سهم نفت و در یوزگی قدرت بود، دردی که بزرگان ما را خانه نشین کرد و سبک‌باران ساحل‌ها را کشتی‌بان! دردی که سرانجام عوارض آن در گوشه‌ای از منطقه ما به فروش آرمان در برابر یک باریکه به نام نوار «غزه» شد و می‌گویند گورباچف هم در ایام جوانی با خوش خدمتی و تملق توأم با هوشمندی خود را به رأس سازمان جوانان حزب کمونیست شوروی رساند و چون خود بر مسند قدرت تکیه زد، فریب تملقات غرب را جانشین تملق‌گویی گذشته خود کرد. اوج این تملق‌طلبی کسب جایزه‌ی صلح نوبل بود، جایزه‌ای که امروز به فقر و فحشا و فلاکت ملت روسیه و نبرد پارلمان و رییس‌جمهور آن ختم شده است. گورباچف بار خود را بست اما روسلان خاسبالاتف اعلام کرده است که ۹۷٪ مردم روسیه در منجلاب گرسنگی به مفهوم آفریقایی آن دست و پا می‌زنند، انقلاب ناصر در مصر و انقلاب الجزایر، و دهه‌ی آخر حکومت چائوشسکو در رومانی، به ورطه‌ی تملق فرو رفت و از باتلاق سقوط سر به در آورد. تملق‌گویی و تملق‌طلبی، جنگ از پیش اعلام نشده علیه ارزش‌های اجتماعی و انسانی است.

لذا تملق در جامعه ما در فواصل سال‌های آغازین انقلاب، منکوب کامل نشد، بلکه به دوره‌ی نهفتگی خود نشست، و هر چند که امروز در سطح مدیران نخست جامعه‌ی ایران این مقوله کمتر جایی دارد اما در سطوح پایین‌تر، در حال گسترش است و این رسم ناپسند نه تنها در حوزه قدرت، که در تمام ابعاد اجتماعی دوره‌ی تکثیر سریع خود را طی می‌کند، در سال‌یاد مرگ استاد خانلری، پای صحبت صاحب میکروفونی نشسته بودیم، خطیب در باب خصائل و عظمت فرهنگی خانلری غرق اغراق شده بود که ناگهان انجوی که من نیز در کنارش نشسته بودم برخاست و تلخ و آزرده مجلس را ترک کرد، میان راه توضیح داد که: «بعضی‌ها حتی از مرگ دیگران هم سوءاستفاده می‌کنند. آن خطیب رعنا تا دوش خانلری را عامل به عمد حکومت پیشین می‌دانست و به هر مجلسی مرگ حیثیت او را می‌طلبید اما حالا که دیگر نیست و رقیب رفته است، ها!! دیدی چگونه چگوری چاپلوسی را ماهرانه می‌نواخت؟!»

امروز بسیاری از هر طیف و در هر طبقه‌ای که طبق طبق تملق می‌آورند تا زیر طیف قدرت گوری برای خود دست و پا کنند. تربیون تملق و بلندگوهای بله قربان‌ها مکرر با چهره و ترکیبی تازه‌تر پرمشتی شده است، از فلان نوسرمایه‌دار محلی گرفته تا در حوزه‌ی مسایل اجتماعی و سیاست و اقتصاد و مدنیت. در این جامعه همین که شهردار محلی دیگری می‌آید، اکثر آن‌هایی که راه پرسودشان به آن اداره ختم می‌شود، دست به کار عرض تبریکات فائقه و ابراز ارادت‌های خالصانه می‌شوند اما حتی نام معلم خسته‌ی فرزند خویش را نمی‌دانند و اگر او را هم بشناسند (در ایستگاه اتوبوس) چنان باشتاب با اتومبیل سلطنتی خود می‌گذرند که احتمالاً... بگذریم، همین مبحث را در تمام شئون و شعب اجتماعی تعمیم دهید تا دریابید فرهنگ ملی و عقیدتی ما از کجا دچار موربانه‌خوردگی شده است. آیا این رجاله‌ها که مفهوم حرمت را با تملق مسموم کرده‌اند، عزت فرهنگ مردم ما را در معرض فروش (تهاجم) گذاشته‌اند؟

به این دستمال‌گردان‌های فرصت‌طلب، به این اهل کوفه بگویند که هیچ می‌دانید می‌شود با هزینه چاپ همین آگهی‌های تبریکات پیایی شما برای ده خانوار فقیر، نان و قاتقی مهیا کرد؟

رسم نذر بعضی از این نوکیسه‌های پاره دُم دراز هم ریشه در تملق دارد، خداترسی‌شان از سر کرنش در برابر عظمت پروردگار و یا کمک به مساکین نیست، بلکه تملقشان به خاطر حفاظت از (منافع و ثروت) خود است. بی‌تردید و در این میان صدیقین بی‌ریای صاحب احترامی که به سنت‌های همدردی و هم‌جوشی ملی و دینی واکنش صمیمانه نشان می‌دهند، راه و کار و بارشان از خیل بازار سازان بله قربان فروش جداست و در این مقوله مختلط می‌باید به شتاب حق از باطل منفک شود، و نه اقتصاد بازار آزاد تملق چنان ترانه‌سرایی سر خواهد داد که همه‌گان مدیحه‌سرا خواهند شد. مدح حتی برای آزادی سرانجام به نابودی همان آزادی ختم می‌شود، چه

رسد به مفاهیم و عناصر و قال و مقال دیگر. تملّق زاییده‌ی رابطه‌ی ناعادلانه‌ی آدمیان در روند حیات است که بیشتر از سوی رعایا (به مفهوم عام آن) نسبت به مراکز و صاحبان قدرت انجام می‌پذیرد: تملّق مطبوعات نسبت به قدرت، تملّق شبه‌روشن‌فکران نسبت به قدرت، تملّق تجار نسبت به قدرت، تملّق رعایای سیاست نسبت به قدرت و تملّق در حوزه‌های فرهنگی و آموزشی، در سیطره‌ی کار، ادبیات، نقد، نقدهای محبانه، چاپلوسی‌های فرهنگی و شبه‌اندیشگی، تا برسد به شاعران و اهل قلمی که به هر مناسبت قصیده‌ای و خطابه‌ای در آستین مرقع دارند. اهل قلم نو و کهنه‌ای که پیش از تفکر به خلق و آفرینش اثر خود، با استفاده از مدرن‌ترین روش‌های تملّق، به اصطلاح در خانه منتقدین تملّق طلب را از پاشنه درمی‌آورند و خود جای آن به ادب می‌ایستند تا ویزای ورود به جغرافیای شهرت را به دست آورند، شاعران صاحب قصد و مقصد و قصیده‌ای که هنوز دست‌شان پی اوراق شعر به جیب نرفته، همراهان بی‌هویت از هر سو به تمجیدهای ریاکارانه امداد سر می‌دهند: «مرحبا! احسنت، لطفاً تکرار بفرمایید، خود حافظ است، زبان را دیدی، وزن و قافیه، جناس، بدایع و صنایع، عجب نابغه‌ای! مولوی عصر است!» در این بازار مکاره حتی شریف‌ترین هنر هم به ابزاری برای سفارشات اجتماعی(!) و مناسبت‌های خصوصی بدل شده است. آفتی به نام «تقدیم‌نامه» و «پیشکش به استاد» که رو به گسترش در ابتدال و پهنه‌ی هرزگی فرهنگی‌ست، دامن و دامنه‌ی ادبیات دریاگونه‌ی ما را اشغال کرده است. تئوری کار چاق‌کن تملّق، به عادت و روشی سیاسی و فرهنگی بدل شده است اما به راستی همین متملّقین حرفه‌ای در روز مبادا و ایام تنگنا که موسم محک‌زدن عیار وجودشان فرا می‌رسد، باز هم در اردوی تملّق طلب خود باقی خواهند ماند؟ حتماً حکایت عامیانه اما سخت عمیق آن مادر واقعی و شبه مادر مدعی را (برای تصاحب نوزاد مورد منازعه) در بارگاه قاضی شنیده‌اید: مادر واقعی خاموش و گریان بود اما مادرخوانده‌ی مدعی تنها به تملّق قاضی می‌پرداخت و چون قاضی تیغ آورد تا طفل را به نسبت تقسیم کند، نامادری متملّق سکوت کرد و خاموشی گزید، اما مادر واقعی سکوت را شکست و گفت: «نه، طفل را نکشید، من نمی‌خواهم» و قاضی فرزند را به او رساند.

متملّقین پیرو خط باد معاصر ما نیز، بی‌شباهت به آن نامادری دروغ‌زن نیستند. امروزه صاحبان امور و متولیان و مدیران جامعه نیز می‌بینید پیرو سیاست همان قاضی مدبر عمل کنند. دفع دستمال‌گردان‌های نقابدار، پاسخ مثبت به آرمان دان‌شوران ضدتملّق است. پاسخ به خواست ملتی‌ست که طالب عزت و عظمت و عدالت و آرامش و شادمانی‌اند. دفع متملّقین از دستگاه‌های اجرایی، گسترش مکتب مردانی خداجو و میهن دوست و فرهنگ گستر است، آن‌گونه که به تازگی یکی از وزرا عمل کرد، ایشان با درج یک آگهی و در تماس با روزنامه‌ها ضمن تشکر از افراد، سازمان‌ها و تعاونی‌هایی که انتخاب دوباره‌ی ایشان را به وزارت تبریک گفته‌اند، خواستار چاپ نشدن و ادامه نیافتن این آگهی‌ها شد، ایشان علت این کار را دوری جستن از تشریفات و صرفه‌جویی در هزینه‌ها بیان کرده است.

چنین حرکتی هر چند محترمانه است اما خطاب به آن‌هایی‌ست که بانیان و مروجین فرهنگ تملّق‌اند، راستی اگر مدیری وزیر نمی‌شد، همان کارمند وزارت‌خانه باقی می‌ماند و مثلاً بعد از سال‌ها صاحب فرزندی می‌شد، باز یکی از همین آحاد، به هزینه‌ی حقوق تعدیل شده‌ی کارمندی خود! (بیت‌المال) به ایشان تبریک و تملّق عرض می‌کرد!

به تازگی بر اساس یک برآورد رسمی و موثق که در یکی از نشریات کثیرالانتشار با آمار و ارقام مستدل و مستند گزارش شده تنها طی سی روز آن هم در صفحه‌ی نخست روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و جمهوری اسلامی (سواى روزنامه‌های دیگر از قبیل سلام، ابرار، رسالت، همشهری و نشریات و مجلات هفتگی و...) بیش از ۸۰۰ مورد به مسئولان و مدیران و وزرا به خاطر تصدی شغل و وظیفه‌ی تازه‌ی خود تبریک درج و نشر شده است، هزینه‌ی تقریبی این تبریک‌ها تقریباً برابر با هزینه‌ی ساخت ده مدرسه روستایی در نقاط محروم این آب

و خاک است، صد البته فرهنگ تبریک‌ها و عرض تبریک، آن هم بدون بر باد دادن بیت‌المال، یکی از ظریف‌ترین آیین‌های ملی ماست، سرآغاز پیوند صلح و همدلی و صله‌ی ارحام است اما فرهنگ تبریکات و نه شبه فرهنگ تملقات پرهزینه! البته در این میان کم نبودند کسانی که با رعایت اصول و احترام، آیین پسندیده اجتماعی «تبریک» را به نیکی و سادگی به جای آورده و هیچ انتقادی هم بر آن‌ها وارد نبوده و نیست اما در بعضی آگهی‌های مندرج در مطبوعات، تعبیری سخت چاپلوسانه، چرب و چندان‌آور دیده شده و دیده می‌شود که تقریباً سیاق و صورت بعضی تملقات رسمی عهد پیشین را تداعی می‌کند، این نوع بازار گرمی‌های توأم با هزار نوع خودشیرینی، حتی اگر با بودجه‌ی شخصی هم انعکاس اجتماعی یافته باشد، تنها مطلوب مذاق منت‌پذیران و قدرت‌طلبان است. حیرت‌آور است طی شش روز ۱۲۰ مورد تبریک در روزنامه اطلاعات ۹۷ مورد در کیهان و ۵۶ مورد در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ و نشر یافته است که اگر نه تمامی اما بیشتر خبر از همان عرض ارادت‌های آن‌چنانی می‌دهد و این تحرکات به اصطلاح زیرکانه تنها از سوی آحادی انجام می‌پذیرد که حتماً در محل و زمانی مشخص پی چیدن نفع تنهایی خودند، ذی‌نفعانی که در نفخ فرهنگ تملق پی تعبیر خواب هزار ساله خودند، چنین کسانی در هیچ حکومتی نه خیر مردم را می‌خواهند و نه صلاح حکومت را، این حضرات اگر دلی برای سوختن، شوقی برای گفتن، میلی به عمل، و اراده‌ای معطوف به خیر و صلاح داشته یا دارند، بروند جنوب شهر و به پاس تبریک به فلان مدیر، یک جفت کفش برای یتیمی بخرند که برف و بوران و سرما در پیش است. بروند مثلاً برای دعا به جان عزیز خود، جانی دردمند را آرامش دهند و دعای اهل دو دنیا را خریداری کنند. بروند شرمنده شوند که از تملق به خاطر ترقی خود شادمانند و از دیدن پدری درمانده، عیال وار و تهی دست خجالت نمی‌کشند. این بی‌دردهای جبهه‌ی زمان آرامش، مبلغ تملقند نه ترانه‌خوان آزادی! تملق و چاپلوسی ملبس به ارادت خالصانه‌ی حجابی‌ست که به نیت سرپوش گذاردن بر رشوه‌خواری و خلاف و به هدف گسترش تجمل‌گرایی، ازدیاد ثروت، حفظ منافع، صاف کردن جاده‌ی پیشرفت‌های ضدارزشی و کسب قدرت به کار می‌آید. در این شرایط بر همه‌ی صاحبان امور در هر طبقه و از هر طیف و طایفه‌ای واجب است تا برای حذف این فرهنگ نادرست اقدام کنند، برگزیدگان مردم رو به مردم دارند و این مردم آن‌قدر ندارند که متحمل مخارج تبریک پرهزینه شوند، باید در برابر این کرنش‌های ریاکارانه، عکس‌العمل به موقع نشان داد. مقابله با هر نوع تهاجم فکری از زدایش و رفع چنین مقولاتی از کالبد فرهنگ ملی و عقیدتی آغاز می‌شود، روش و مشی تملق (از دو سو، چه ابراز و چه پذیرش) به دیکتاتوری فردی و خودپسندی و خودمحوری ختم می‌شود و این خلاف شأن انسان ایرانی و جامعه اسلامی‌ست، ما می‌توانیم از تجارب، اندوخته‌ها و دانش و فرهنگ بزرگان زنده‌ای چون انجوی، چه به صورت رجوع به آثار ماندگار و صحیفه مکوتب آن‌ها، چه به شیوه‌ی شاگردی و حضوری، مکتب‌آزادگی، حقیقت‌طلبی و شایستگی‌های انسانی را به نسل‌های بعدی منتقل کنیم، غفلت از رسم برگزیدگان فرهنگی، فرصت دادن به مروجین فرصت‌طلب و متملقین قدرت است، به وصیت انجوی و انجوی‌ها عمل کنیم که خواستار عزت و عظمت این ملت بوده و هستند، همین!